

سرقت آشکار

چندی پیش در یکی از کتابفروشیهای روبروی دانشگاه تهران مشغول تماشای کتابها بودم که چشمم به کتابی افتاد با این مشخصات:

Principles and Theories of Translation

Prepared and Compiled by S. Khonsari, A. Baradaran

Islamic Azad University

از آنجایی که یکی از مشغولیت‌های ذهنی این‌جانب در بیست سال گذشته موضوع ترجمه و نظریه‌های مربوط به آن بوده، با شوق کتاب را از قفسه برداشتم و به بررسی بیشتر پرداختم. من که تقریباً تمام قلمزنان این رشته را در ایران می‌شناسم، با دیدن دو نام جدید - عبدالله برادران و ثریا خوانساری - در مقام مؤلف کتاب قدری از شوقم کاسته شد، اما بلافاصله این پیشداوری بی‌پایه را از خود دور کردم و به درون کتاب رفتم. شکل و شمایل ظاهری کتاب - مقدمه‌نویسی، حروفچینی و پاراگراف‌بندی - دوباره مرا به برداشت قبلی خود نزدیک کرد، اما چون وجود کالاهای خوب در بسته‌بندیهای بد نیز برایم بی‌سابقه نبود، بنا را بر خوش‌بینی گذاشتم و به مطالعه قسمت‌هایی از کتاب پرداختم. در اینجا بود که جمله‌هایی خواندم که برایم بسیار آشنا بود. با دقت بیشتر جمله‌های خودم را که حاصل چندین سال مطالعه و تفکر در این زمینه بود یافتم. با مروری در پانوشتها و انتهای کتاب یقین کردم که نامی از من در مآخذ نیست و آنگاه احساس کردم که به همه هستی‌ام تجاوز شده است. صد و هفتاد تومان دادم و این کتاب صد و پنجاه صفحه‌ای را خریدم و به خانه آمدم تا سرفرصت بینم این برادر و خواهر فارسی زبان انگلیسی‌نویس - که هر دو عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی‌اند - امانت‌داری اسلامی را چگونه حرمت گذاشته‌اند.

ابتدا سعی کردم که دچار توهم نباشم. وجود کلمات و عباراتی مانند "زبان مبدأ"، "زبان مقصد"، "رعایت امانت"، "فرضیه ورف"، "نقشهای زبان" و سایر واژه‌ها و اصطلاحات این زمینه دال بر سرقت نیست، چون بدون این تعبی‌رات نمی‌توان در این باره سخن گفت. حتی احکامی در این زمینه وجود دارد که خودبخود جمله‌هایی را به وجود می‌آورد که چه بسا در دو متن جدا شبیه یکدیگر درآیند. اینها نشانه سخن‌ریایی نیست. اما همان‌گونه که تا کنون هیچ دوچهره‌ای کاملاً شبیه یکدیگر نبوده‌اند - گیرم که چشمها یا گوشه‌اشان عیناً مانند هم بوده باشد - هیچ دو جمله‌ای هم بخصوص اگر بلند و پیچیده باشد، با کلمات و آرایش یکسانی از قلم دو نفر صادر نشده و نخواهد شد. این مطالب را به این دلیل می‌آورم که بگویم هر نوع شباهتی در دو متن دلیل بر سخن‌ریایی نیست. در این موضوع حد ظریفی وجود دارد که سخن‌شناسان به آن آشنا‌یند. وقتی شباهتها از این حد بگذرد سخن‌ریایی قطعی است.

مقاله‌ای که مؤلفان این کتاب درسی تقریباً تمام آن را — بجز قسمتهایی که نتوانسته‌اند خوب بفهمند — برداشته و در هیچ جای کتاب به مآخذ آن اشاره نکرده‌اند، مقاله‌ای است با عنوان "بحثی در مبانی ترجمه" از این جانب که در سال ۱۳۶۵ در مجله نشر دانش (سال ششم، شماره پنجم) و بعداً در مجموعه درباره ترجمه (مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵) منتشر شده است. برای اثبات ادعای فوق چند نمونه از مقاله و کتاب را به منظور مقایسه می‌آورم. در مقاله آمده است:

زبان‌شناسی ساختگرا نشان داد که زبان توده‌ای از اقلام درهم ریخته و بی‌سامان نیست، بلکه عناصر سازای آن در تمام سطوح دارای بافت و نظامی منسجم است. (درباره ترجمه، ۱۳۶۵، ص ۴۰)

Structural linguistics shows that language is not a mass of unsystematized items but all its components have a systematized corpus in all levels (*Principles and Theories of Translation*, p. 99).

حتی ساختمان نحوی جمله انگلیسی آشکارا نشان می‌دهد که بنیادش فارسی است. به‌مواردی دیگر توجه کنید:

زبان‌شناسی همچنین نشان داد که ساخت زبانها با یکدیگر همگون نیست (ص ۴۰).

Structural linguistics also shows that the structure of all languages are not homogenous (p. 99).

یکی از مباحث زبان‌شناسی که بخصوص به شناخت ماهیت ترجمه کمک کرد تحلیل تقابلی (contrastive analysis) بود. در روش تحلیل تقابلی، دو زبان در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، سطوح مختلف آوایی و واژگانی و نحوی و به‌طور کلی ساخت دستوری آنها با یکدیگر مقایسه می‌شود و وجوه اشتراک و افتراق آنها مشخص می‌گردد (ص ۴۰).

In contrastive analysis the two languages are studied in different levels such as phonetic, phonemics and syntax. Their grammatical structures are compared and their similarities and differences are identified (p. 99).

تلقی روشنفکران عصر روشنگری در قرن هجدهم از فرهنگ نوعی تلقی کلاسیک بود (ص ۴۰).

In the 18th century the classical cultural understanding was based on intellectual understanding (p. 99).

مترجم چون معادل انگلیسی عصر روشنگری را نمی‌دانسته از خیر ترجمه آن گذشته و منظور این جانب از "تلقی کلاسیک" را نیز نفهمیده است.

یوهان گوتفرد هردر، فیلسوف آلمانی در قرن هجدهم، با این تلقی به مخالفت برخاست و فرهنگ را مجموعه‌ای از اعتقادات و آداب و رسوم مردمان گوناگون صرفنظر از درجه پیشرفتگی یا عقب‌ماندگی آنان دانست (ص ۴۰).

But J.G. Herder opposed this hypothesis and mentioned that culture is the collection of believes and tradition of the people regardless of their civilization and development (p. 100).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، نویسندگان کتاب، که احتمالاً به این دلیل کتاب خود را به زبان

انگلیسی نوشته‌اند تا جهان انگلیسی زبان از خواندن آن محروم نماند، نمی‌دانسته‌اند که جمع belief، کلمه beliefs است نه believes.

درست است که نمی‌توان برای تمام واژه‌های یک زبان در زبانی دیگر "معادل واژه‌ای" یافت، اما ترجمه صرفاً از طریق "انتقال واژه‌ای" صورت نمی‌گیرد. ... به هر حال تفاوت قالبهای واژگانی زبانها سدی در برابر انتقال محتوای آنها به یکدیگر نیست، زیرا اگر چنین بود فکر یا نظریه یا فلسفه‌ای که از یک زبان نشأت گرفته بود نمی‌توانست در زبانهای دیگر درک و جذب شود (ص ۴۲).

It is true that there is not enough equivalent terms in one language for another and translation does not occur through the transition (transfer) of words. But this is not the case and the differences in linguistic forms are not a barrier for transiting (transferring) the content. Otherwise not even one thought and idea originated in one language was comprehended and understood in other (p. 101).

به‌طورکلی این سه عامل — تفاوت ساخت زبانها با یکدیگر، فرضیهٔ ورف و موضوع ژرف ساخت و همگانیهای زبان — سه رکن اساسی بحثهای مربوط به ترجمه است (ص ۴۳).

So, difference in structure, Whorf's hypothesis, deep structure and linguistic universals are the major factors discussed by linguists interested in translation (p. 102)

نویسندگان محترم حتی زحمت این را به خود نداده‌اند که دست کم مثالها را خودشان پیدا کنند. مثالها عیناً از مقاله برداشته شده است:

نتیجهٔ این کار افتادن در دام "زبان سوم" و ارائهٔ زبانی است که نه زبان مبدأ است و نه زبان مقصد. مترجمی که فی‌المثل به دلیل بی‌اطلاعی از واژهٔ "غواص" و واژهٔ frogman را به "مرد قورباغه‌ای" ترجمه می‌کند در حقیقت زبان سومی را وارد زبان فارسی کرده است (ص ۴۹).

Since these people cannot find any natural equivalent for their translation, try to introduce a third language, which is neither the SL nor TL. e.g., frogman غواص , since the translator didnot know the word غواص , he has introduced in مرد قورباغه‌ای in Farsi (p. 105)

در بحث مربوط به واحد ترجمه، نگارنده از مثال paper (کاغذ) و news (اخبار) و کل آن یعنی newspaper (روزنامه) استفاده کرده است (ص ۴۸). در کتاب نیز عیناً همین مثال در همین مورد به کار رفته است.

Another principle is called the Principle of Translating Unit. What is a translating unit?

news خبر }
paper کاغذ } two units

newspaper روزنامه → one unit (p. 104)

در دنبالهٔ این بحث در مقاله چنین آمده است:

مثال ساده فوق بیان کننده این مطلب مهم است که واحد ترجمه ماهیت مکانیکی ندارد، بلکه شناور و پویاست و از بافتی به بافت دیگر تغییر می‌کند. همان‌طور که معادل newspaper از جمع مکانیکی اجزای آن تشکیل نمی‌شود، ترجمه عبارات و جملات نیز همواره مجموع جبری واژه‌های آنها نیست. ترجمه اصطلاحات (idioms) نمونه بسیار گویایی است. فرض کنید به هنگام ترجمه از یک متن انگلیسی با جمله *you have got the wrong end of the stick* روبرو می‌شویم. چنانچه واژه‌های این جمله اصطلاحی را تک تک ترجمه کنیم جمله "شما عصا را اشتبهاً از سر دیگرش گرفته‌اید" به دست خواهد آمد که برای فارسی زبان مفهوم نیست (ص ۴۹).

در کتاب چنین می‌خوانیم:

So the translating is not dynamic, it is static and floating and will be changed from one corpus to another, such as the translating of sentences and idioms which is not always the adding up of separate meaning of the unit: "You have got the wrong end of the stick" (p. 105)

تنها تفاوتش با متن این است که مکانیکی و پویا در آن با هم اشتباه شده است. این جانب در بحث مربوط به ترجمه معنایی و ارتباطی در مقاله نوشته‌ام:

با این همه، هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند به‌طور مطلق معنایی باشد، زیرا اگر چنین باشد به‌طور قطع ارتباط میان نویسنده و خواننده برقرار نخواهد شد. نمونه بارز آن ترجمه اصطلاحات (idiom) است. چگونه می‌توان با استفاده از کلمه انگلیسی euonymous (شمشاد) جمله فارسی "داماد مثل شاخ شمشاد در کنار عروس ایستاده بود" را به انگلیسی ترجمه کرد و مطلب را به خواننده فهماند؟ تشبیه قد و قامت به "شاخ شمشاد" در زبان انگلیسی مفهوم نیست و ناگزیر باید "معادل ارتباطی" آن را پیدا کرد. در اینجا نیز دوباره واحد ترجمه مطرح می‌شود (ص ۵۳).

و در کتاب می‌خوانیم:

But no translation can be absolutely semantic otherwise there would not be any communication between the writer and the reader. The evidence for this is the translation of idioms. For instance how euonymus can be translated in this Farsi idiom:

داماد مثل شاخ شمشاد کنار عروس ایستاده بود (p. 108).

در مقاله آمده است:

هر زبان یک نظام است. هنگامی که دو نظام در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، اختلالات ناگزیر خواهد بود. مترجم در میان دنیای نویسنده و خواننده قرار دارد و حاضر نیست هیچ‌یک را فدای دیگری بکند. نویسنده با تعبیرات و مفاهیم خود دائماً مترجم را به دنیای خود می‌کشد، اما خواننده نیز بر او نهیب می‌زند که پیامها به زبانی قابل فهم برای او ارسال گردد. تعادلی که مترجم باید میان این دو قطب برقرار کند شبیه تعادلی است که بندباز روی طناب برقرار می‌کند (ص ۵۳).

و در کتاب می‌خوانیم:

Any language is a system. When two systems are opposing, mixing is inevitable. Translator is between the world of writer and the world of reader and is not able to sacrifice none of them. The writer takes the translator to his world and reader also asks the translator to transfere him the comprehensible messages. The balance the translator has to create between these two ends is the same as the balance the rope-walker (dancer) tries to get on the rope (p. 109).

واقعاً که چه دوقلوهای زیبایی! الحق که با هم مونی‌زنند! شباهت بیش از آن است که بتوان منکر سرقت شد. اکنون سؤال این است: آیا می‌توان از این نویسندگان شکایت کرد و نتیجه‌ای هم گرفت؟ نگارنده نه حوصله و نه توان این کار را دارد، اما به تجربه می‌داند که بعید است، حتی با وجود این همه ادله روشن، بتوان بابت این سخن‌ریایی آشکار خسارت گرفت. مبانی حقوقی این کار در کشور ما جا نیفتاده و مالکیت بجز بر شیء قابل قبول نیست. امیدواریم زمانی برسد که سخن‌ریایی نیز همچون سایر سرقتها فقره مشخصی از سرقت محسوب شود و مسروق بتواند حقوق از دست رفته خود را باز پس گیرد.

و اما نویسندگان کتاب مذکور نیز باید بدانند که از این طریق راه به جایی نخواهند برد. این عمل هم به خود آنها و هم به دانشگاه آزاد اسلامی، در مقام ناشر این اثر مسروقه، لطمه زده است. طرفه اینکه، کسانی که با اثر دیگران این گونه رفتار کرده‌اند، بر صفحه حقوق کتاب خود نوشته‌اند: "کلیه حقوق محفوظ است!"

علی صلح‌جو